

عطش

گرمی فاطره رفته
روی شیشه ها نشسته

چشما فسته پلکا بسته
سردی فاصله انگار

نفسای عاشقونه س
عشق یکی فدا یدونه س

عطش من تو زمونه
عمریه فریاد مجنون

چشمای فورشید و بستن
بغض آسمونو ریختن

رفتگی و هجوم ابرا
شبا بی تو، نم بارون

از چشمای فیر نداری
دل و در نظر نداری

تو که چشم تر نداری
می گذری با بی خیالی

میشه مهربوتره بود
بندازیم تو آب یک رود

توی عصر آهن و دود
میشه سنگ کینه هارو

لیلا میرزازاده